

نظم جدید جهانی و ظرفیت پیمان‌های جدید منطقه‌ای و بین‌المللی برای گسترش منافع اقتصادی جمهوری اسلامی ایران

نشست تخصصی



دومین نشست تخصصی از سلسله نشست‌های پیش رویداد نخستین اجلاس سالانه تغییر نظم بین‌الملل و ایجاد محور همکاری‌های جدید اقتصادی برای مقابله با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا، با موضوع «نظم جدید جهانی و ظرفیت پیمان‌های جدید منطقه‌ای و بین‌المللی برای گسترش منافع اقتصادی جمهوری اسلامی ایران» با سخنرانی دکتر محسن اسلامی (هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، دکتر ساسان شاه ویسی (هیئت علمی دانشگاه تهران) و دکتر علیرضا رحیمی (هیئت علمی دانشگاه جامع امام حسین (ع)) و با دبیری دکتر مهرداد حلال خور (استاد مدعو مرکز مطالعات آمریکا)، روز دوشنبه ۱ اسفندماه ۱۴۰۱ در محل سالن جلسات پژوهشکده شهید صدر (ره) برگزار شد.



در دوره‌ای مثل زمان جنگ سرد، بمب اتم، موشک‌های بالستیک و قاره‌پیما و... وجود داشته است اما امروزه کشوری مثل جمهوری اسلامی ایران، توزیع توانمندی‌ها را تعریف می‌کند؛ به این صورت که با ساخت پهپاد، روسیه را در جنگ با اوکراین نجات داد. در اینجا دقیقاً به جمله «والتز» برمی‌گردیم؛ چرا که والتز هم جزء کسانی است که کمتر حرف‌هایش را تعدیل کرده است؛ برای مثال مثل «جوزف نای» یا مثل «فوکویاما» نیست بلکه فردی است که با همان متد خود پیش رفت.

وی از مباحث دست نامرئی «آدام اسمیت» در حوزه اقتصاد الهام گرفت و بحث ساختار را برای دانشجویان رشته روابط بین‌الملل و علوم سیاسی مطرح کرد؛ به همین دلیل امروزه شاهد این هستیم که نظم جدیدی که در حال شکل‌گیری است، برای این است که توزیع توانمندی‌ها را مشخص می‌کند و تجدیدنظری در آرایش قدرت ارائه می‌دهد. به‌مانند بحث هندسه قدرتی که به‌رحال در کشور باید دنبال شود. بحثی که مقام معظم رهبری در مورد پیچ تاریخی مطرح می‌کنند، در واقع به همین اتفاقی که در حال رخ دادن است برمی‌گردد.

ایشان می‌فرمایند این نقشه جدید را شما درک نکنید، بنده درک کرده‌ام، حالا شما درک نکنید؛ یعنی به تعبیری حالا وظیفه دانشمندان و اصحاب علم و پژوهش این است که روی این مسائل کار کنند، دانشجویان باید بررسی کنند که چرا دوره گذار آن قدر طولانی شده است؟ چرا هنوز در این دوره هستیم؟ به این دلیل که همه کنشگران به دنبال سهم خود هستند؛ به عبارتی در تلاش‌اند که با ایجاد درگیری،

دکتر محسن اسلامی: هندسه قدرت و نظم جدید، سال‌ها در حال تغییر است اما آنچه سبب شده است که در حاشیه بماند، قدرت مجازی و رسانه‌های آمریکا است.

آمریکا تلاش کرد که فضای هندسه قدرت را در حاشیه نگه دارد اما والتز در کتاب معروفش در سال ۱۹۷۹ به نام (Theory of International Politics) این مسئله را مطرح کرد که در واقع ساختار نظام بین‌الملل، مجموعه سیاست خارجی و کنشگری واحدها که همان دولت‌ها هستند را مشخص می‌کند. وی سپس این مسئله را تشریح می‌سازد که ساختار از مجموعه توزیع توانمندی‌های کنشگران شکل می‌گیرد و دو مؤلفه دارد؛ از جمله رقابت و جامعه‌پذیری و بعد این مسئله را مطرح می‌سازد که کشورها و کنشگران، به واسطه رقابت و جامعه‌پذیری، با این ساختار همراهی می‌کنند.

در ساختار، چیزی که مهم است، توضیح توانمندی‌ها است؛ یعنی اجزاء، سعی می‌کنند سهم بیشتری از ثروت یا قدرت را به خودشان اختصاص بدهند. چیزی که مشخص است، این است که در حال حاضر، نظمی در حال شکل‌گیری است؛ در واقع این توضیح توانمندی‌ها در حال تغییر است. در رابطه با سوئیت، ۵۷٪ آن غیردلاری شده است و ۱۵٪- ۱۶٪ هم به صورت سرمایه‌گذاری است و این توزیع توانمندی‌ها در حوزه اقتصاد را کم می‌کند.

تغییر توزیع توانمندی‌ها

جنبش غیرمتعهدین قبل از پیروزی انقلاب هم وجود داشته است؛ یعنی این چیزی نیست که جمهوری اسلامی ایران بخواهد عرضه کند؛ بنابراین جمهوری اسلامی ایران، به قطبیتی که در آن سال‌ها اشاره می‌کرد، امروزه نیز بر روی آن اصرار می‌ورزد.

جمهوری اسلامی ایران و ثبات منطقه

احمد داود اوغلو در کتاب «عمق راهبردی‌اش» تعبیری دارد با این مضمون که ایران و ترکیه مثل فرانسه و آلمان هستند که حتی قبل از قرارداد وستفالیای در ۱۶۴۸، با هم مرز مشترک داشته‌اند. وی اشاره می‌کند که ایران و ترکیه در منطقه غرب آسیا، همانند فرانسه و آلمان هستند، همیشه وجود داشته‌اند و ثبات‌دهنده منطقه هستند؛ بنابراین وقتی که در جمهوری اسلامی ایران، بر مسئله قطب سوم تأکید می‌شود، کشورمان را در سطح یک کنشگر فعال قرار می‌دهد. زیر بار حرف زور نمی‌رود و بر اساس همین منطق، کار خودش را جلو می‌برد و امروزه به جایی رسیده است که حتی تعبیر «خاورمیانه» را نمی‌پذیرد و عقیده دارد که اصطلاح غرب آسیا به جای Middle East به کار برود، متصور بر نگاه‌های پست مدرن است؛ بنابراین به جای Middle East از نظر جغرافیایی، اصطلاح صحیح غرب آسیا را می‌پذیرد و البته اوغلو نیز در کتابش از همین اصطلاح غرب آسیا بهره می‌گیرد.

ما برای خودمان نقشه‌ای را طراحی می‌کنیم و بنابراین در آن نقشه، اصطلاح Middle East مربوط به نوع نگاه و نقشه غربی‌ها است؛ ما نقشه غرب آسیا را مشاهده می‌کنیم و چیزی به اسم Middle East نداریم. خوب

قدرت بیشتری به دست آورند و به راستی در این عرصه، ساختاری که جمهوری اسلامی ایران در درون آن کنشگری می‌کند، ساختار قدرتمندی است.

ارتقای توانمندی‌ها

اگر جمهوری اسلامی ایران زمانی با روس‌ها در یک ائتلاف قرار می‌گیرد و صف‌بندی می‌کند سپس با چینی‌ها قرارداد ۲۵ ساله می‌بندد، همه در راستای همان پازلی هستند که در حال ارتقا توانمندی‌هایش است و بنابراین می‌داند که در توانمندی‌ها، نقشه جدید ساخته می‌شود. هر کشوری که می‌خواهد این نقشه را بسازد، می‌بایست توزیع توانمندی‌ها را به صورت جدی دنبال کند؛ به تعبیری جمهوری اسلامی ایران به درستی درک کرده است که حرف والتز و نقش ساختار، مهم‌ترین رکن برای جمهوری اسلامی در آینده است. حال به تعبیر مقام معظم رهبری، بیانیه گام دوم است یا می‌توان جمهوری اسلامی پلاس نام‌گذاری کرد. چیزی در حال وقوع است که با توزیع توانمندی‌ها معنا پیدا می‌کند.

بازیگری و کنشگری جمهوری اسلامی ایران با استناد به بیانیه گام دوم

جمهوری اسلامی ایران با استناد به بیانیه گام دوم، وارد یک بازیگری یا کنشگری فعال شده است و از سال ۱۹۷۹ به قطب سوم معتقد بوده است؛ در حالی که قطبیت در جهان، به شرق و غرب تقسیم می‌شد ولی جمهوری اسلامی ایران، صحبت از قطب سوم می‌کرد. اصل نه شرقی و نه غربی که با وجود اینکه بعضی‌ها اعتقاد دارند که منظور از این شعار، جنبش غیرمتعهدها بوده است ولی منظور غیرمتعهدها نبوده است؛ چون

این چنین اقدامات یا ایجاد تعبیر خاص، به معنای کنشگری فعال است. لازم است که چنین مسائلی وارد مباحث دانشگاهی هم بشوند.

درک هزینه کنشگری

جمهوری اسلامی ایران به درستی درک کرده است که این کنشگری، برای او هزینه دارد و از همان ابتدا نیز این اعتقاد وجود داشته است که هزینه دارد حتی در زمان جنگ ایران و عراق نیز وقتی از امام (ره) در مورد عملیات یا مواردی از این دست می‌پرسیدند، امام می‌پذیرفتند و از این جهت که در حقیقت فرمانده کل قوا بودند؛ بنابراین فرمودند: شما پیش بروید، من هزینه آن را به عهده می‌گیرم.

این تعبیر هزینه دارد، تعبیر معروف سیادت، هزینه دارد. این تعبیر معروف از جانب آمریکایی‌ها که یک زمانی دلار را آوردیم، ما می‌خواهیم دلار باشد پس ایجاد شد و اگر در جایی هم مشکل امنیتی پدید آید، خودمان آن را برطرف می‌سازیم، جمهوری اسلامی ایران هم به این نتیجه می‌رسد که من در حال تبدیل به کنشگر فعال هستم؛ بنابراین سیادت کنم و البته سیادت هم هزینه دارد حتی در جاهایی که نیاز باشد هم هزینه‌های آن را می‌پذیرد و هم نیروی انسانی‌اش را می‌دهد که بهترین نیروی انسانی‌اش یعنی حاج قاسم سلیمانی را تقدیم می‌کند؛ بنابراین می‌بینیم که به منظور رسیدن به آن هدف مهم، قاسم سلیمانی‌اش را هم تقدیم می‌کند؛ درحالی‌که نباید این کار را انجام دهد.

در جنگ دوم جهانی، در کشورهای اروپایی و آمریکا، ژنرال‌هایی که از دل جنگ پدید آمدند، برای مردم آن قدر مهم بودند که به آنها مدال‌های زیادی می‌دادند حتی در اینجا، سردار سلیمانی هم برای همین هندسه جدید قدرت، برای اثبات ادبیات خاص خود در درون یک کنشگری فعال، تقدیم شد. همان‌طور که اشاره شد، ادبیات غربی مثل Middle East را نمی‌پذیرد.

عرصه نظامی

جمهوری اسلامی ایران توانمندی را در عرصه نظامی هم دیده است. حال این نوع نگاه می‌تواند به علت خاطرات تلخ جنگ تحمیلی یا مواردی از این دست باشد؛ مثل سایر خاطرات تلخ مردم از جنگ‌هایی که در این مرزوبوم به وقوع پیوست و شاهان بی‌کفایتی که با عدم صلاحیت خود، سبب شهادت افراد زیادی یا کشته شدن آنها به تعبیری برای دفاع از ناموس و وطنشان شدند اما در اینجا جمهوری اسلامی ایران، میراث تلخی که از دو سلسله قاجار و پهلوی باقی مانده است را به سمتی می‌برد که موشک، پهپاد و انواع و اقسام تسلیحاتی که متعارف هست را بسازد؛ به همین جهت، فضایی را برای خودش ایجاد می‌کند که به تعبیر والتز دیگر می‌تواند حرفی برای گفتن داشته باشد.

این توانمندی را در خود سراغ دارد که وقتی وارد سوریه یا عراق می‌شود، در حقیقت به واسطه همین پشتوانه نظامی و لجستیکش وارد می‌شود و بر اساس آن، کادری را تربیت کرده است که این کادر را در خدمت دارد و بنابراین می‌تواند حتی جنبش مقاومت را فعال کند و از عراق، شام و جاهای مختلف استفاده نماید.

گفتمان مقاومت

کار بعدی جمهوری اسلامی، بحثی است در حقیقت با عنوان گفتمان مقاومت که البته به معنای این مقاومتی که برای مثال گروه‌های مقاومت را ایجاد کند، نبود بلکه رهبری در آن زمان تعبیری داشتند و آن دولت مقاومت بود. دولت مقاومت با این تعبیر گروه‌های مقاومت، تفاوت می‌کرد؛ آنجا بود که به این عقیده رسیدم که جمهوری اسلامی ایران، این موازات را به خوبی پیش نبرده است؛ یعنی در حوزه اقتصاد وارد نشده است حالا یا ضعیف بوده یا توانش را نداشته است اما در حوزه صنایع نظامی وارد شده است.

در گفتمان دولت مقاومت، به تعبیر رهبر معظم انقلاب حتماً باید اقتصاد قوی ایجاد می‌شد، نمی‌توانید اقتصاد نداشته باشید؛ اگر اقتصاد خوبی نداشته باشید، نمی‌توانید صحبت از یک توانمندی بکنید؛ یعنی به هر حال مسئله اقتصاد، مسئله مهمی است. ما حالا به این مسئله کاری نداریم که اقتصاد مهم تر است یا سیاست ولی اقتصاد به هر حال یکی از بناهای اصلی دولت مقاومت است؛ یعنی دولت مقاومت، توان مبادله پولی، بانکی، مبادله کالا، تجارت و سودآوری را برای مردمش داشته باشد.

سود را به تعبیر اقتصاددین Spill Over می‌کند؛ یعنی به سایر حوزه‌های اقتصادی و یا در سفره‌های مردم سرریز می‌شود. این توانمندی اقتصادی خیلی مهم است؛ بنابراین بر این اساس با چینی‌ها با طرح «یک کمربند یک جاده»، یک قرارداد ۲۵ ساله می‌بندد یا با همسایگان یا مواردی از این دست، قرارداد می‌بندد ولی ورود به عرصه اقتصادی و تجاری اش مبهم است؛ به تعبیری در این زمینه ابهام وجود دارد. شاید یکی از دلایل اصلی اش به خاطر این باشد که گفتمان سازی در این زمینه صورت نگرفته است و یا خلأیی شکل گرفته باشد.

ثبات و نظم سازی در منطقه

جمهوری اسلامی ایران، توان ثبات و نظم سازی در سوریه و عراق را دارد. در ونزوئلا نیز این کار را می‌تواند انجام دهد؛ چراکه اگر این اقدامات را انجام ندهد، کشوری مثل ونزوئلا از دست می‌رود. اگر این اتفاق بیفتد، آمریکا در آنجا خیلی رشد می‌کند. نکته این است که نظم سازی و ثبات سازی، کار جمهوری اسلامی ایران در حوزه نظامی بوده است. این حوزه نظامی اش بوده است که توانسته این قدرت را پیدا کند و به تعبیری توانسته نبض نظامی منطقه یا نبض پویایی‌های مردمی را به خوبی شناسایی کند و آن را وارد یک زنجیره خاص سازد.

*چالش‌ها

خلأ گفتمانی

اما در مورد اینکه گفتمان سازی کند، به این معنا که ما نیازمند این هستیم که در منافع اقتصادی، تجاری و مواردی از این دست، حوزه آسیا و حوزه غیر غرب را تقویت کنیم، این اتفاق رخ نداده است؛ یعنی حتی تا به حال یک کشور محوری به عنوان پیشرو یا رهبری برای کشورهای که مثلاً با آمریکا مشکل دارند؛ مثل روسیه، چین، برزیل، آفریقای جنوبی، بریکس یا شانگهای مطرح نشده است. در صورتی که نیاز است که گفتمانی در این زمینه راه‌اندازی شود و تا گفتمان‌ش شکل نگیرد، این اتفاق یعنی شکست نظم قدیم، کار سختی است و واقعاً طولانی می‌شود.

اگر ما برای مثال می‌توانستیم سفرهایی که به چین بود یا سفرهایی که پیرامون تحقق این توافقات با چین بود را



سیستم اقتصادی جدید نیز کارویژه خودش را در پیش بگیرد اما زمانی که این گفتمان جدید شکل نگرفته نباشد، توان ایجاد یک بلوک آسیایی وجود ندارد؛ درحالی که راهبرد ما تشکیل بلوک آسیایی است. باید بلوک آسیایی را شکل داد و اگر در این زمینه کم‌کاری صورت گیرد، متضرر خواهیم شد؛ چراکه حالا موقع و زمان مناسب انجام این کار است.

به این دلیل که در این زمان، سیستم قبلی تضعیف شده است و بنابراین می‌بایست در زمان تضعیف آن، کاری انجام داد؛ وگرنه اگر سیستم گذشته دوباره قدرتمند شود، دیگر نمی‌شود کاری کرد. اگر در این مقطع، میان کشورهای مخالف با سیستم کنونی، میدان‌داری وجود داشت، سرمایه‌های آسیایی به این منطقه و این کشور سرریز می‌شد. این منطقه در حقیقت جاده ابریشم دارد؛ جاده ابریشم یعنی سرریز شدن سرمایه‌های شرق

تکثیر می‌کردیم، به‌گونه‌ای که به‌رحال همه احساس می‌کردند که قرار است با چین همکاری جدی‌ای داشته باشیم و این همکاری قرار نیست با غرب باشد بلکه می‌خواهیم با شرق آن را صورت دهیم، آن گفتمان مورد نیاز شکل می‌گرفت. وضعیت بازار ما روبه‌بهبود می‌رفت، کارآفرین‌های ما هم اجازه فعالیت بیشتری می‌یافتند.

اما متأسفانه اکنون در این زمینه مشکل داریم و یک خلأ گفتمانی شکل گرفته است که نتوانسته‌ایم این راهبرد شرق را که راهبرد درستی هم است، به پیش ببریم؛ برای مثال همانند نظام برتون وودز، می‌بایست یک مجموعه‌ای از کشورها را گرد هم آورد و سپس یک نظام اقتصادی شکل داد. در این گفتمان جدید نیاز است که یک نظام اقتصادی شکل بگیرد. طوری که به‌صورت موازی در کنار سیستم اقتصادی غربی،

خود نوشته است که وقتی وارد وزارت خارجه آمریکا شد، اولین کارش این بود که چگونه ۳۰ الی ۴۰ هزار کارمند وزارت خارجه را سرگرم کند؛ بنابراین برجام هم می‌تواند نوعی سرگرمی برای سیاست خارجه ایران در طی ۶-۷ سال باشد.

از نظر هوش سیاسی، باید این مسائل را مواظبت کرد؛ یعنی سیاست خارجه ممکن است در یک سری از موارد، این ذکاوت‌ها را به خرج دهد. آنجا است که آلترناتیوها باید تقویت شوند. آلترناتیوها به معنای همین میدان داری در گفتمان‌های غیرغربی است؛ یعنی باید در این زمینه‌ها ابتکار عمل داشته باشیم.

راهکار و پیشنهاد

جدا کردن کامل اقتصاد ایران از اقتصاد غرب بدنه اقتصاد داخلی کشور ما چه بخش خصوصی و چه بخش دولتی یا چه بخش‌های به اصطلاح خصولتی، در حقیقت باید درک یا اجماعی میان‌شان صورت بگیرد که جمهوری اسلامی ایران قرار است با غیرغرب کار کند و بنابراین تکلیف روشن شود؛ یعنی به هر حال باید بپذیریم زمانی که اقتصاد ما درگیر تحریم‌های آمریکا است؛ یعنی نمی‌توانیم با غرب کار کنیم. اگر هم کشوری بخواهد با غرب هم کار کند، هزینه چندبرابری آن را پرداخت می‌کند؛ در نتیجه، می‌بایست بازار و اقتصادمان را به سیاست خارجی پیوند بدهیم که در حقیقت غرب‌گرا نیست.

دولت سیزدهم نیز قرار نیست غرب‌گرا باشد و این یعنی مانیفستی که دولت سیزدهم ارائه کرده است، سیاست خارجی است که طرف‌دار غرب نیست و بلکه شرق‌گرا است و راهبرد شرق دارد. حال چه سیاست همسایگی

به سمت غرب و همین‌طور غرب به سمت شرق. این ویژگی باید اتفاق بیفتد.

عدم فعالیت ما در حوزه اقتصاد، زمینه‌ساز روایت غرب‌گرایی در کشور

از طرف دیگر، دلیل دیگر عدم فعالیت ما در این حوزه، روایت غرب‌گرایی در کشور ما است که بسیار قوی است و خیلی طرف‌دار دارد؛ یعنی برای مثال وقتی صحبت از اقتصاد می‌شود، به اقتصاد غرب رجوع می‌کنند. تا صحبت از پول می‌شود، می‌گویند: پول غرب.

«علامه قزوینی» پس از بررسی‌هایش در مورد این که چرا ایرانی‌ها در برابر غرب به یکباره سست شدند و آن‌ها را از خود برتر دیدند، درحالی‌که در سالیان طولانی، در جهان سرآمد بودند، به این نتیجه رسید که غربی‌ها از نظر ظاهری و چهره هم به تعبیری زیبایی‌هایی دارند و هم برتری‌ها و مزیت‌هایی دارند که ایرانی‌ها در منطقه خودشان مشاهده نکرده بودند و وقتی غربی‌ها وارد ایران شدند، گذشتگان ما از آنها متعجب شدند.

به تعبیر خود علامه قزوینی، بلوند و چشم‌آبی و...، بنابراین این واگرایی، در دوره قاجار مسبب این اتفاق می‌شود و در زمان پهلوی هم رشد می‌یابد؛ بنابراین غرب‌گرایی در کشور ما در میان طبقه توده‌ای مردم، کاسبان و حتی در طبقه دولتمردان ما نیز نهفته است و در برخی از دولت‌ها نیز به هیچ‌وجه توجهی به این مسئله نمی‌شود. در این زمینه، گاهی چینی‌ها نیز از این رفتار غرب‌گرایانه دولتمردان ما گله می‌کنند و بنابراین این نگرش هم متأسفانه در کشور ما ریشه دوانیده است.

در مورد برجام، کاری به این نداریم که توافق خوبی بود یا بد ولی به هر حال آمریکایی‌ها یکی از ویژگی‌شان این است که برای مثال طرف مقابل را سرگرم می‌کنند حتی «کسینجر»، در کتاب

یا سیاست شرق، هرآنچه که اسمش را بگذاریم که هر دو یعنی هم همسایه و هم شرق مهم هستند اما نکته آن، این است که باید در اینجا جماعی در این مجموعه‌ای که به هر حال متولی هستند، اتفاق بیفتد تا آنها بتوانند در حوزه اقتصادی به گفتمانی برسند و بدانند تکلیفشان چیست؛ بدین معنا که سیاست شرق، سیاست کار با شرق در این زمینه باید ایجاد شود و در غیر این صورت، فرصت‌ها از دست می‌رود.

توسعه اهمیت اقتصاد نظامی

نکته‌ای که در هندسه قدرت، خیلی مهم است، این است که به هر حال این مسئله را قبول داریم که مسائل امنیتی و نظامی در جایگاه high politics قرار دارد؛ یعنی وقتی به توانمندی نظامی دست پیدا کنیم، مثل فروش پهپاد و نجات روسیه در جنگ و مطابق با خبر نشریه فارن پالیسی، خرید سوخوز روسیه یا مطابق برخی اخبار، تصمیم برای فروش این پهپادها به چین گرفت. این مسائل بسیار مهم است اما چون فضای اقتصادی هم مکمل اوضاع نظامی است، باید به آن اهمیت داد. همان‌طور که در تاریخ بحران‌های دولت‌های آمریکا نگاه می‌کنیم، به واسطه بحران اقتصادی که در سال ۲۰۰۸ شکل گرفت، در حقیقت آمریکایی‌ها به سمت فرد سیاه پوستی که از مجموعه متفاوت بود، رفتند حتی حساب بانکی وی رقم زیادی نبود که بتواند در انتخابات شرکت کند؛ در حقیقت این ویژگی‌های اقتصاد است که می‌تواند در سیاست، بحران‌زایی کند؛ یعنی سیاست را درگیر بحران کند.

جمع‌بندی

در حوزه نظم جهانی یا هندسه جهانی قدرت یا به تعبیری نظم جدیدی که در حال شکل‌گیری است، جمهوری

اسلامی ایران، در حوزه نظامی، امنیتی و حوزه دیپلماتیک، کار خود را به خوبی پیش می‌برد اما در حوزه‌های اقتصادی، نیازمند ابتکارات اقتصادی است و مجموعه‌ای که حالا می‌توانند کمک بکنند، اقتصادپون، به ویژه اقتصاد سیاسیون در کنار دولت مردها هستند؛ یعنی رسیدن به گفتمان جدیدی در این حوزه که ما می‌خواهیم؛ برای مثال چون ۲۰۲۳ هم مهم است و در سال ۲۰۲۴ آمریکا درگیر مسائل داخلی نظیر انتخابات است؛ یعنی یک سال وقت داریم. روسیه هم حالا درگیر منازعات با غرب است؛ بنابراین همین حالا به ما نیاز دارد. چین هم از این مسئله باخبر است که در یک سال پیش رو، باید هرکاری که نیاز است صورت دهد؛ به همین جهت، در حال حاضر بهترین زمانی است که دولت از مجموعه اقتصاد چه اقتصادی که نظریه دارند چه اقتصادی که در حال کار هستند و بیزینس می‌کنند، استفاده کند و در حوزه گفتمان شرق، به یک مانیفست یا نقشه راهی برسد. باتوجه به توافقات اخیر با چین، این مسئله بیانگر این است که چینی‌ها نیز علاقه‌مند به همکاری با ایران هستند. بر اساس تعریف‌هایی که از چینی‌ها می‌شود، اگر آنها واقعاً اقدام به همکاری کنند تا آخر کار هستند اما اگر پای کار نیایند، احتمالش کم است که تمایلی پیدا کنند.

دکتر ساسان شاه‌ویسی: آیا تغییر و تحولات نظامی، رخ داده است؟ آیا تفکر حاکم بر نظام بین‌الملل تغییر کرده است؟ واحدهای سیاسی و بازیگران بین‌المللی در حال تغییر نقش و قالب خود در محیط جغرافیای سیاسی بین‌الملل هستند یا خیر؟

باید این بحث را پذیرفت که آیا تغییر و تحولات نظامی رخ داده است یا نه؟ افراد مختلف معمولاً دیدگاه‌های متفاوتی را در این باره بیان می‌کنند. این مسئله باید روشن شود که آیا یک مجموعه از واحدهای سیاسی و بازیگران بین‌المللی در

این جریان، یک نوع تفکر مستقل نسبت به تفکر مسلط هفتادساله در روابط اقتصاد سیاسی بین الملل دارد؟ به نظر می‌رسد، بریکس، شیلینگ‌هایی با کارکرد اقتصادی یا حتی اکو، مدل‌های منطقه‌ای و جهانی روابط اقتصاد سیاسی بین‌المللی، همه از تفکر جهانی شدن در حال پیروی هستند. همه رقابتی کردن بازار را به اشتراک می‌گذارند. همه ظرفیت کشورها به عنوان بازیگران جدیدی هستند که می‌توانند محیط رقابت‌ها را فعال‌تر کنند و یا به عنوان عرضه‌کننده یا تقاضاکننده، به آن شکلی جدید دهند.

به عنوان یک مخالف دیدگاه‌های چینی عقیده دارم که این اقدام در راستای همان تفکر است و بیشتر در حال اجرای نقش یک جانشینی است تا نقش یک تحول دهنده. به هر شکل اگر بپذیریم که نظم بین‌الملل عبارت است از قواعد و مقررات حاکم حتی به صورت نامنظم و مبهم که مهم‌ترین روابط و مناسبات نظام‌های بین‌دولتی را به صورت عام و بر اساس قدرت‌های بزرگ به طور خاص مطرح می‌کند را ما تغییرات نظم در حوزه بین‌الملل می‌گوییم.

تولید قدرت نظامی و اقتصادی

به نظر می‌آید آنچه را که باید بپذیریم، این است که کنشگران، مناسبات خود را با مقررات، یارگیری‌ها و دسته‌بندی‌های جدیدی در حوزه‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک تغییر می‌دهند. صرف نظر از این که نظم‌های جهانی و نظم‌های قدرت محور، منفعت محور و هنجار محور هستند اما رویکردهای اقتصادی آن، معلول قدرت‌طلبی‌های قدرت‌سازهای جدید اقتصاد مثل کشور چین، نوپدیدها یا بازیگران نوظهور

حال تغییر نقش و قالب خود در محیط جغرافیای سیاسی بین‌الملل هستند یا خیر؟ اگر این مسئله ظهور پیدا کرده است پس ما روند شروع تاریخی نظم را باید بپذیریم.

اول اینکه نظم سازهای جدید و ساختارهایی که در گذشته وجود داشته‌اند، دلایلی را پدید آورده‌اند که اتفاقات مختلف را در چارچوب آن بازگذاری کرده‌اند که مهم‌ترین آن جنگ جهانی دوم، نیودیل و اتفاقاتی که روندسازی جدید را از هژمون غالب تفکر لیبرالیستی در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل را به اصطلاح حاکم کرد.

دوم، بازیگر اصلی این تفکر را ایالات متحده آمریکا قرار داد و ظرفیت‌هایی را که آمریکا با قابلیت‌های نظامی‌گری خود در حوزه اقتصاد بین‌الملل توانسته مسلط کند. شاید مهم‌ترین مسئله را که باید اندازه‌گیری کنیم، این است که مهم‌ترین نمود این مسئله «ساخت و برساخته شدن دلاری شدن اقتصاد جهان» است. صرف نظر از اینکه سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هر کدام کارکردهای خود را داشته‌اند.

قبل از آن که بانک توسعه‌ای که آمریکا راه‌اندازی کرد و قبل از این که به اصطلاح سند روابط بین‌المللی، مورد توافق قرار بگیرد و در نهایت این که در اندام‌واره نظام روابط بین‌الملل، از موازنه قوا گرفته تا روابط دوجانبه و چندجانبه، یک سری تغییراتی را تجربه کردیم که مهم‌ترین بازیگرانش ایالات متحده سپس اتحادیه اروپا، کشورهای پیروز و فاتح جنگ جهانی دوم، کشورهای همسو، پیرو و کشورهای بازنده یا شکست‌خوردگانی که به عنوان اقتصاد وارداتی مثل ژاپن و آلمان بودند، آن را پذیرفتند.

امروزه این ترتیب‌سازی یا رفتار الگومند بازیگران بین‌المللی قابل اندازه‌گیری و تعریف کردن است ولی به نظر می‌رسد یک سری چالش دارد. آیا تفکر لیبرالیسم و نئولیبرالیسم یا نسل سوم نئوکلاسیک‌ها در اقتصاد بین‌الملل دچار تغییر شده‌اند؟ آیا تفکر حاکم بر نظام بین‌الملل تغییر کرده است؟ اگر واقعاً ما جریان بریکس را بپذیریم، آیا

اقتصاد سیاسی جهانی از یک طرف که بریکس و آسه آن و اوپک هم می‌توانند جزء آن باشند.

حال منطقه ما یعنی آسیای جنوب غربی نیز سعی می‌کند که یک کنشگری را مبتنی بر تولید قدرت داشته باشد. اینکه ما با چین، روسیه و... قرارداد می‌بندیم، به منظور تولید قدرت است؛ یعنی به دنبال تولید قدرت، اقتصادمان را قدرتمند می‌کنیم. اگر قرار بود تنها یک بازار مکاره باشیم، می‌توانستیم تبدیل به یک منطقه آزاد تجاری در سطح جهان شویم که همه نیزاین را از ما پذیرفته‌اند پس صرفاً این نیست.

ما اصرار به تأکید بر نقش مبنی بر قدرت مادی از جمله نظامی و اقتصادی به عنوان یک بازیگر جدید بین‌المللی داریم. حال نگاه می‌کنیم و می‌بینم که پیش‌تر کشور ایران، شاهنشاهی و به قدرت‌های پیروز جنگ مثل آمریکا و اروپا متمایل بوده است اما حالا یک سری تغییرات نظمی به وجود می‌آید، یک قدرت جدید تعریف می‌شود که از اینک پیش‌بینی می‌شود که کشوری مانند چین است؛ با این حال، کارگزاران و واحدهای تشکیل‌دهنده این نظم، یک سری کشورهای دارای حاکمیت هستند که در صدد پیشینه‌سازی نقش، قابلیت و اقتدار خود در روابط بین‌الملل هستند پس تغییرات با عنوان نظم که مورد نظر هستند، حتماً یک پیشینه قدرت‌ساز را با خود همراه می‌کنند.

اگر این نظم مبتنی بر منفعت محوری باشد، چارچوب‌ها یا پارادایم‌های لیبرالیسم از یک سو، نظریه‌های لیبرال ساخته از یک طرف، مطلوبیت خواهی، تولید ظرفیت، به کنش وادار کردن ظرفیت‌های ملی در روابط بین‌الملل به عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های آن مطرح می‌شود. کشوری مانند چین، حدود ۲۰ الی ۳۰ سال پیش در حدود

۲۰ میلیارد دلار تولید داشت اما امروزه برای مثال حدود ۱۲ تا ۱۴ هزار میلیارد دلار تولید دارد.

وقتی شما به آخرین گزارش‌های کنگره چین نگاه می‌کنید، می‌بینید که همه این‌ها، صرف تقویت نیروی نظامی، افزایش ظرفیت‌های جمعیتی، ارتقای نقش، بازیگری و همچنین کنشگری در سطح بین‌الملل شده است. همان‌طور که در سند راهبردی ایالات متحده آمریکا در دولت بایدن هم مطرح شده است.

با این حال، نظم منفعت‌طلب با استمرار رابطه خود با گروه‌های اجتماعی، سعی دارد دولت‌های ملی و لیبرال را مورد تقویت و حمایت قرار دهد، تأمین منافع فردی مبتنی بر سرمایه‌سازان را، بر جریان‌های دموکرات یا مردم‌پایه، تفوق می‌دهد و از طرف دیگر چون دارای ماهیت لیبرال است، منافعش را نیز بر پایه تفکر لیبرال، مورد ارزیابی قرار می‌دهد. وقتی روابط به این شکل باشد، دیگر نزدیکی چین با عربستان یا امارات و روسیه و اینکه آیا با میل این کشورها این اقدامات را انجام می‌دهد یا خیر، نباید مورد تعجب واقع شود.

در این شرایط، دفتر تجاری واشینگتن - پکن هم کار خود را انجام می‌دهد و برای کوچک‌ترین روابط تجاری، ارزی و تعرفه‌ای خودشان هم توافق می‌کنند و حتی بر روی دو سنتی یا ۲۰ هزار میلیارد دلاری هم تقسیم نسبت می‌کنند. در نهایت این نظم لیبرال منفعت‌محور در اثر نهادینه شدن و نهادینه کردن اصول و اعمال لیبرالی در چهارچوب‌های نهادهای ملی و بین‌المللی استقرار یافته است اما خودش را همچنان در جهانی‌سازی مطرح می‌کند. از این جهت است که در اجلاس شانگهای که چینی‌ها راهبری این اجلاس را در دست داشتند و ترامپ نیز در آن اجلاس شرکت نکرد و آقای مایک پنس حضور یافت و همچنین در اجلاس بعدی در هامبورگ که در آنجا پنل FATF در اختیار چینی‌ها بود، این مسئله را مطرح ساختند که ما

واحدهای جهانی و بازیگران بین‌المللی از یک سطح قابل قبولی برخوردار است یا خیر؟

شخصی مثل ترامپ عقیده داشت که توزیع سهم برای کنشگری فعال در روابط واحدهای جهانی و بازیگران بین‌المللی، از یک سطح قابل قبولی برخوردار نیست؛ با وجود اینکه ناتو، سازمان تجارت جهانی را در اختیار داشت. در سازمان تجارت جهانی چون هیئت داوری را نماینده خودشان در شورای حکام معرفی نکردند، نزدیک به یک سال و نیم، بیش از صد فقره از احکام تجاری جهانی ملغی الاثر مانده بود. با همه اینها، ترامپ عقیده داشت این ساختار و این بازیگرانی که توسط خود آمریکا بازیگری می‌کنند، به خاطر تغییر شکل قدرت آمریکا و افولی که پدید آمده است، قابلیت آن را ندارند که خلأ از دست رفتگی آمریکا را پر کنند؛ بنابراین صرف هم راستا بودن با منافع آمریکا کافی نبود و می‌بایست شکل، شأن و قابلیتشان تغییر کند و از ظرفیتی برخوردار شوند که دیگران را هم بیش از پیش در اختیار آمریکا قرار دهند سپس به سمتی می‌رود که آن دانش را به شکل دانشی مشترک، آن فهم خود برساخته تفکر ملی لیبرال را تعمیم دهد و در نهایت، یک فرهنگ حاکم را بر بازیگران بین‌المللی و واحدهای سیاسی آنها حاکم کند؛ یعنی کشورهای صادرکننده نفت باید این مسئله را بپذیرند.

امروزه بایدن هم بعد از ۴۰ سال تجربه کاری در بدنه دولت آمریکا و فعالیت بین‌المللی، از این نکته آگاهی دارد که امروزه آمریکا دچار یک از دست رفتگی است که برای جبران آن یا می‌بایست یک

به‌عنوان قدرت سازها و بازسازهای بین‌المللی، اصرار داریم که همه کشورهای جهان می‌بایست نظم مبتنی بر FATF را بپذیرند؛ چرا که بحث‌های آنها در چارچوب کانتکس تفکر لیبرال مطرح می‌شود.

از طرفی می‌توان گفت که این نظم و تغییرات اساسی، بر اساس هنجارها است؛ برای مثال معلول قدرت طلبی را با معلول منفعت طلبی با قابلیت افراد و درعین حال ظرفیت کنشگری کشورها با هم دیگر را در هم می‌آمیزد و به یک فرصت می‌رسد و آن را در اختیار می‌گیرد. چه بسا حتی زمانی که در حال تعامل با آمریکا است، در همان زمان، با ایران نیز تعامل دارد. وقتی با روسیه همکاری می‌کند، در همان زمان، به اتحادیه اروپا پیشنهاد صلح می‌دهد و در اجلاس مونیخ به‌عنوان یک کنشگر فعال است، ضمن اینکه بزرگ‌ترین واردکننده نفت بعد از اتفاقات گلف استریم ۱ و ۲ با اروپا نسبت به روسیه است اما بدون فاصله، گزینه مذاکره را برای اتحادیه اروپا، اوکراین و روسیه روی میز می‌گذارد؛ بنابراین خودش را به یک عنصر هنجار محور در متن نظم جدید جهانی تبدیل می‌کند. صرف نظر از این که انگیزه و عامل اصلی، رعایت ارزش‌ها و هنجارهای انسانی است اما در نهایت، تولید قدرت و اقتدار ملی برای کشور کنشگری مثل چین را رقم می‌زند البته سایر کشورها از جمله ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا و... هم به همین شکل هستند.

افول نظم جهانی

نظم جهانی را نمی‌توان بدون توجه به ساختار مادی تصور کرد؛ از جمله چگونگی نظم‌یافتگی، چگونگی آرایش این نظم، چگونگی چینش این واحدهای منظم و شکل دهندگی آنها. این که بر اساس توانایی‌ها، جایگاه گذشته آنها، چگونگی توزیع قدرت، میزان توانایی مادی شامل قدرت نظامی و اقتصادی، سازگاری آنها با ساختار تک‌قطبی، دوقطبی یا چندقطبی در کنار ساختار غیرمادی که با نقش و توزیع سهم برای کنشگری فعال در روابط

آورد. خروجی آن به این صورت می‌شود که ارزش دلار تغییر می‌کند. از ۲۰۵۰ دلار به ۱۶۳۷ دلار رسید و اکنون به ۱۸۰۰ رسیده است و مقداری برگشت‌پذیری داشت و چراغ قرمزی را در فدرال رزرو روشن کرد اما به‌رحال هر زمان که کشش جذب سرمایه یا بخشی از سرمایه‌هایی که به طرف اروپا و شرق آسیا حرکت می‌کردند، راه آن را برگرداندند و این نشان‌دهنده همان تغییرات نظمی است؛ به این مفهوم که چیرگی آمریکا و اقتصاد آمریکایی که ۵۰٪ اقتصاد و تجارت جهان را در دست داشت و دلارش به شکل جهان روا بود و تمام معاملات جهانی باید از طریق آن انجام می‌شد، کاهش پیدا کرد و به کمتر از ۲۲٪ یا نصف رسیده است. بر اساس گزارش چینی، اندازه مصرف دلار جهانی از حدود ۸۰٪ به کمتر از ۴۲٪ کاهش پیدا کرده است اما آیا نظام تسهیم سرمایه و نظام ذخیره بدهی هم از همین الگو پیروی می‌کند؟ (نظام تسهیم سرمایه و ذخیره ارزی که تقریباً حدود ۸۵٪ از آن به شکل دلار است. نزدیک به ۱۲٪ یورو، پوند و ین است و ۴٪ الی ۵٪ باقی مانده بین یوان ۱۶/۱٪ و روبل ۱۲/۱٪ است که با قراردادی که چینی‌ها با عربستان بستند، این ۱۶/۱٪ به چیزی حدود بیش از ۳/۵٪ را می‌تواند به خود اختصاص دهد).

تغییر مدل هنجارسازی در سیاست خارجی آمریکا
بعد از گذشت یک سال از جنگ اوکراین، آیا این فرسایش‌ها به خاطر ضعف هژمون است یا به علت عدم توازن است که در قوا پدید آمده است یا اینکه امنیت دسته‌جمعی هنوز به طور مشخصی به مخاطره نیفتاده است؛ در حالی که انواع تسلیحات را ارسال می‌کنند؟ آقای بایدن به صورت اعلام نشده، وارد شهر کیف می‌شود و پس از بیان یک سری صحبت‌ها، اعلام می‌کند که ما همه بازیگران را تحریم

جنگ را آغاز کند یا اینکه قدرت دلار را در معماری پولی جهان، برگشت‌پذیر نماید؛ چرا که به شدت در حال از دست دادن قدرت تبادل خود بود. اگر بایدن تنها درگیر مسائل داخلی از جمله دعوای دموکرات‌ها و جمهوری خواهان در کنگره می‌شد، به صورت جدی بازنده بود و دولت خود را با دلار ۲۵۰۰ دلاری نسبت به انس جهانی باید تحویل می‌داد؛ بنابراین سیاست‌هایش به سمت بهترین بهره‌مندی از جنگ اوکراین و روسیه رفت و تلاش دارند همین اتفاق را برای تایوان و چین یا در منطقه آسیای جنوب غرب، به واسطه طالبان و آذربایجان برای ایران هم رقم بزنند.

یک زخم ناسور کهنه را باز کردند. از یک طرف آمریکا و از طرف دیگر اوکراین و به تعبیری، اروپایی‌ها یک بازار بزرگ ۲۵۷ میلیارد دلاری را در اختیار آمریکا قرار دادند و آن قدر این دامنه تغییر کرد که نرخ تورم جهانی، ۱۰٪ نسبت به گذشته کاسته شد؛ به شکلی که امروزه، نرخ تورم مؤثر آمریکا به ۴/۵٪ تبدیل شده است؛ بنابراین توانستند با استفاده از بازاریابی خود، از دست رفتگی‌ها، تغییرات قیمتی را جبران کنند و از درآمدی کردن انرژی (در حالی که در طول یک سال اول دوره ریاست جمهوری بایدن، قیمت هرگالن بنزین به بیش از ۳/۵ دلار رسید و موجب نارضایتی‌های شدید آمریکایی‌ها شده بود اما بایدن این وضعیت را تحمل کرد) و از راه برگشت‌پذیر کردن بازار، اقتصاد خود را تکان داد.

این نظم جدید که رویکرد مادی هم دارد، بیشتر هم از هنجارها بهره می‌برد و هم منفعت‌گرایانه است اما در نهایت فرهنگ هابزی، لاکمی یا کانتی را هم با خود همراه می‌سازد؛ به این صورت که با استفاده از قدرت خود، نیازهایش را برطرف می‌سازد حتی اینکه جنگی را میان یک قاره و یک کشور بزرگی مثل روسیه به وجود

می‌کنیم ولی حاضر نیست با استفاده از فانتوم‌ها و تسلیحاتش، به صورت مستقیم وارد جنگ شود.

مدل هنجارسازی خود را به این شکل تغییر داده است که از راه دور حمایت می‌کند اما به نظر می‌رسد آن چیزی که امروز از هژمون باقی مانده است، چالشی بیشتر از آن دارد که امنیت دسته‌جمعی را پوشش دهد، موازنه قوا را بخواهد نظم دهد یا آن کنسرتی که برای اروپا تعریف شد را بتواند استمرار ببخشد.

تغییرات نظمی پایه اقتصادی

در نهایت، پایه اقتصادی تغییرات نظمی، تضعیف در نظم اقتصادی لیبرالی را با خود همراه می‌سازد. جهانی زدایی را با خود مطرح می‌سازد و دلارزدایی را از تجارت جهانی بین‌الملل صورت می‌دهد و افول قدرت اقتصادی جایگاه آمریکا را در اقتصاد بین‌الملل پدید می‌آورد که مبتنی بر یک سری مختصات یا تحولات ساختاری است. تأثیرات جنگ اوکراین، این تغییرات نظمی را شدت داده است. دلایلی وجود دارد و با این حال، تهدیدات و فرصت‌های جدید برای ایران قابل ارزیابی است. تغییرات نظمی هم می‌تواند شامل فرصت‌هایی برای ایران باشد و هم تهدیداتی دارد.

فرصت‌ها

استفاده‌های بهینه از این فرصت‌ها، بازیگری فعال و فرصت‌سازی را می‌طلبد. به اصطلاح از یاد وحشت آسیای جنوب غرب به سمت بهار شکوفایی آسیایی شرق حرکت کردن. آیا ایران می‌تواند این مدل را حاکم نماید؟ یا در تار عنکبوتی که برای آسیای جنوب غربی تعریف شده است، به طوری که مختصات بحران‌های جهان، همیشه در حوزه آسیای جنوب غرب وجود دارد اما از هند به آن طرف تا چین جنوبی، وضعیت بهتر می‌شود؛ دلیل این مسئله چیست؟ آیا امکانی برای کاهش و رفع چالش‌ها و تهدیدات داریم؟ تبدیل چالش‌ها به تهدیدات را بر اساس بازی‌گردانی راهبردی

باید صورت دهیم. آیا ما در نقش یک بازی‌گردان راهبردی توانسته‌ایم خود را مطرح کنیم؟ با نگاهی به همه این مسائل و از جمله توصیه‌های سیاسی برای ایران با توجه به فرصت‌هایی مثل ارتقای نقش آفرینی بازیگران غیردولتی در نظم بین‌الملل، دلارزدایی که اتفاق افتاده است و هم در حوزه روابط بین‌الملل و هم در حوزه انرژی مثل توافق چینی‌ها با سعودی‌ها یا توافق ما با روس‌ها و چینی‌ها. مدل دیگر، نزدیکی چینی‌ها به عراقی‌ها است تا توافقی را صورت دهند. کاهش نقش و تأثیر ابزار تحریم‌ها به عنوان یک جنگ‌افزار یا یک تسلیحات پولی، مالی و اقتصادی ما نشان داده‌ایم که در بعضی از حوزه‌ها توانسته‌ایم بر این جنگ‌افزار پولی، مالی و اقتصادی غلبه کنیم؛ با این حال شکاف روسی اسرائیلی که در اختلافات روسیه و اسرائیل هم اتفاق افتاد؛ چون هم رویکرد سازه اوراسیایی با راهبری روس‌ها و هم چالش راهبردی یا عدالت راهبردی مان در منطقه با رژیم برای ما مهم است، به نظر می‌رسد که می‌توانست برای ما یک فرصت باشد. برای این مسائل، یک سری توصیه‌های سیاستی مطرح شده است.

ضعف‌ها

خود تحریمی

به نظر می‌رسد این که ما چه مقدار بتوانیم محور دیپلماسی با اولویت همسایگان را از دو جانبه به چند جانبه فعال بکنیم. اگر این قابلیت را ایجاد کنیم، به نظر می‌رسد که ظرفیت و قابلیت بسیار بالایی در کشورمان ایجاد خواهد شد. از ۱۳ کریدور جهانی جاده‌ای - ریلی که در دنیا عبور می‌کند، ۵

وستفاليا، نظم نوین جدید جهانی را شکل داد. همان طور که می دانیم دولت ملت ها از آنجا شکل گرفتند و دولت های ملی با چهار شاخصه سرزمین، مردم، حکومت و حاکمیت، روند شکل گیری شان آغاز شد و این را به عنوان یک تحول جدی بعد از جنگ های سی ساله مذهبی در نظم نوین جهانی بیان کرده اند سپس در قرن ۲۰ میلادی و بعد از پایان جنگ جهانی اول و تشکیل جامعه ملل، در واقع عرصه جدیدی از نظم نوین جهانی را شاهد هستیم، جامعه ملل شکل می گیرد و نگاه های لیبرالی و آرمان گرایانه بر عرصه روابط بین الملل مسلط می شود که البته پایدار هم نماند؛ چرا که با وقوع جنگ جهانی دوم و بعد از آن تا ۱۹۴۵، این ایده آرمان گرایانه حاکم بر نظام بین الملل با شکست روبه رو شد.

سومین عرصه از نظم نوین جهانی در برهه ۱۹۴۵ شکل گرفت؛ یعنی با شکل گیری سازمان ملل متحد و نهادها و سازمان هایی از جمله بانک جهانی یا صندوق بین المللی پول یا حتی سیستم برتون وودزی که آنجا حاکم شد و سپس دو سه دهه ادامه یافت. عده ای هم در واقع این مسئله را به عنوان عرصه جدیدی از نظم نوین جهانی بیان کرده اند.

عرصه چهارمین مرحله شکل گیری نظم نوین جهانی است که بی شک با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ شکل گرفت. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به تعبیری لحظه آمریکایی یا لحظه تک قطبی آمریکایی اتفاق افتاد و آمریکا با ادعای هژمونی یا قدرت مسلط و برتر در عرصه نظام بین الملل، خود را معرفی می کند و این را در واقع چهارمین مرحله از نظم نوین جهانی که در واقع نظم جدیدی بر عرصه نظام بین الملل حاکم می شود، می نامند.

در این برهه است که آقای «فرانسیسکو فوکویاما» به پایان تاریخ اشاره کرد و این مسئله را مطرح کرد که اندیشه یا ایدئولوژی، فراتر از اندیشه لیبرال دموکراسی مسلط نخواهد شد و این را

کریدور از ایران می گذرد که متأسفانه تا به حالا از ۳۰ سال گذشته که برنامه ریزی انجام دادیم، هنوز هیچ کدام از کریدورهای ما فعال نشده اند.

یکی از آنها ۱۳۲ کیلومتر کم دارد، دیگری ۷۴ کیلومتر از مزارشریف به خاش ناقص است. از چابهار که خارج می شوید، چند فرورفتگی در آنجا پدید آمده است. به نظر می رسد که اگر ما مقداری به نقش همسان ساز و ظرفیت ساز خود در منطقه برگردیم و الگوهای ارتباطی مان را تغییر دهیم و با واحدهای سیاسی بهتر بتوانیم ارتباط بگیریم، بازیگران خود را صرفاً در نقش دولتی تعریف نکنیم، باید با بازیگران غیردولتی مان هم در نظم جدید و سازه های جدید، قدرت داشته باشیم و ارتباط بگیریم؛ برای همین است که روی چین تمرکز می کنیم و صرفاً روابط را در سطح دولت چین با دولت ایران نگه می داریم. به این شکل که دولت ایران، با دولت چین به توافق می رسد اما دولت ایران با شرکت های چینی به توافق نمی رسد؛ چون ما نمی توانیم شرکت های ایرانی را با شرکت های چینی به توافق برسانیم؛ بنابراین ما اگر در بریکس یا در هر مدل سازی از این دست برویم، اگر مبتنی بر بازی گردانی های جدید، از بازی گردانی راهبردی به بازی گردانی عملیاتی در حوزه تجاری و در سایر ابعاد نتوانیم برگشت پذیری داشته باشیم، ما قدرت تولید ثروت داریم اما نمی توانیم از آن بهره گیری نماییم.

دکتر علیرضا رحیمی: نظم نوین جهانی، دارای چه مختصات و مشخصاتی است؟ این نظم نوین جهانی از کجا شکل گرفته است؟

۱. سیر تطور از نظم نوین جهانی

بیشتر اندیشمندان معتقد هستند از ۱۶۴۸ یعنی شروع پیمان وستفاليا، اولین عرصه یا شروع نقطه آغازین

روسیه و نقش آفرینی جمهوری اسلامی ایران، مانع از این کار شدند یا اگر به فلسطین و صحنه لبنان هم نگاهی داشته باشید، جنگ‌های ۳۳ روزه، ۲۲ روزه، ۵۱ روزه، نشانه‌های دیگری از عدم موفقیت‌هایی است که آمریکا و نظام سلطه، با آن روبه رو شده‌اند.

۲.۲. فرسایش الگوی لیبرالی غربی

دومین عامل، فرسایش الگوهای لیبرالی غربی است. اندیشه لیبرال دموکراسی غربی را که از سال ۱۹۹۱، اندیشمندانی مثل فوکویاما به عنوان پایان تاریخ بیان می‌کردند، امروزه دچار فرسایش شده است. شاید اعتقاد داشته باشند که نظام جایگزینی برایشان وجود ندارد یا ما جایگزینی برای آنها تا به امروز ندیده‌ایم. شاید تا اندازه‌ای این صحبت درست باشد، هر چند معتقد هستم که اسلام به عنوان جایگزینی یا آلترناتیوی برای اندیشه لیبرال دموکراسی غربی می‌توانست مطرح باشد اما متأسفانه بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، با آن پروپاگاندا یا عملیات روانی که رسانه‌ها یا امپراتوری رسانه‌ای غربی انجام داد، اسلام را تا اندازه‌ای از این آلترناتیو جایگزینی دور کرد اما همچنان اسلام را می‌توانیم یک آلترناتیو در نظر بگیریم؛ هر چند هنوز با این جایگزینی فاصله داریم. از طرفی خود اندیشه لیبرال دموکراسی غربی دچار فرسایش شده است؛ یعنی اگر امروزه جامعه غربی از جمله آمریکا و کشورهای اروپایی را نگاه کنید، محبوبیت اندیشه لیبرال دموکراسی غربی در آنها به صورت قابل توجهی افت کرده و دچار نزول شده است. شما اگر انتخابات فرانسه یا کشورهایی مثل آلمان را نگاه کنید یا حتی به انتخابات خود آمریکا نگاه کنید، در خواهید یافت که چه قدر گریز از این اندیشه، شاخصه‌ها و ویژگی‌هایشان و

به عنوان چهارمین عرصه از عرصه‌های جدید یا نظم نوین جهانی بیان می‌کنند.

آخرین عرصه (پنجمین) که در واقع تقریباً هم اکنون بر نظم بین‌المللی حاکم است و پس از وقوع بحران اقتصادی ۲۰۰۸ بیان کرده‌اند البته من معتقد هستم که این مرحله چهارم، چند سال قبل تر از ۲۰۰۸ اتفاق افتاد اما نمود عینی و واقعی خود را در بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ نشان داد البته تسلط یا گسترش نقش آفرینی کشورهای شرقی همچون روسیه و چین در عرصه نظام بین‌الملل بی‌تأثیر نبوده است.

۲. نشانه‌های ظهور نظم نوین جهانی

به نظر می‌رسد که نشانه‌های نظم نوین جهانی را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد؛ از این رو در ادامه به مهم‌ترین آنها اشاره خواهد شد:

۱.۲. عدم موفقیت‌های مدعی هژمونی

اولین مورد بحث، عدم موفقیت‌های مدعی هژمونی بود. نمونه‌هایش بحث افغانستان و عراق است. آمریکا با هزینه‌های بسیار زیادی بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، به افغانستان و سپس به عراق حمله کرد اما به شکلی مفتضحانه از افغانستان و قبل‌تر از آن، از عراق خارج شد. این یکی از عدم موفقیت‌هایی بود که آمریکا در این عرصه با آن روبه رو شد یا در سوریه و یمن. آمریکایی‌ها در سوریه خیلی تلاش کردند که نقش آفرینی و کنشگری کنند و صحنه سوریه را مطابق با خواسته‌ها و منافع خودشان شکل بدهند اما آنچه که خروجی کار شد، آنچه که ما به عنوان نتیجه و ماحصل کار دیدیم، عدم کنشگری و نقش آفرینی که منطبق با منافع آمریکا و غرب باشد، در آنجا شکل گرفت.

اوباما و ترامپ هم قصد داشتند وارد صحنه سوریه شوند و به تعبیر خودشان صحنه سوریه را مدیریت کنند اما ایستادگی

و فرهنگی هم تقریباً در حال انتقال به شرق است، هشدار می‌دهند و چاره‌جویی می‌کنند.

۳. ویژگی‌هایی نظم نوین جهانی

۱.۳. همچنان برقراری وضعیت آنارشی

در نظم نوین جهانی هر چند ممکن است قدرت از غرب به شرق منتقل شود یا توازی بین این دو اتفاق افتد اما وضعیت آنارشی همچنان برقرار خواهد بود؛ یعنی شما بی شک در نظم نوین جهانی که ممکن است در شرق هم تأثیرگذار باشد، نباید انتظار داشته باشید که هرگونه وضعیت آنارشی در آن نداشته باشیم و در این وضعیت آنارشی که در واقع آن را به عدم وجود قدرت فائقه مرکزی تعبیر می‌کنیم، باید به اصل خودیاری رسید.

۲.۳. نقش‌یابی و نقش‌آفرینی قدرت‌های نوظهور

اگر امروز نگاه کنید، در خود بریکس کشورهایی مثل برزیل، چین و هند که کاملاً مشخص است، به ویژه چین در حال نقش‌آفرینی جدی هستند، اما کشورهای نوظهور دیگر حتی مثل برزیل هم به لحاظ اقتصادی نقش‌آفرینی می‌کنند یا خود روسیه تا قبل از وقوع جنگ اوکراین و آمریکا از نظر دفاعی و امنیتی به عنوان قدرت‌های نوظهور در عرصه دفاعی و امنیتی مطرح بودند.

در این چارچوب، جمهوری اسلامی ایران را هم می‌توانیم مثال بزینیم. جمهوری اسلامی ایران در نقش‌آفرینی که درون منطقه دارد؛ از جمله مدیریت بحران‌های منطقه‌ای، از عرصه و صحنه سوریه بگیرد تا عراق و یمن و سایر کشورهای درگیر در منطقه، ایران در حال نقش‌آفرینی است. این نشان‌دهنده این است که امروزه، وزن منطقه‌ای کشورمان، در حدی رشد کرده است که می‌تواند مدیریت صحنه منطقه‌ای را به عهده بگیرد و به عنوان یک قدرت منطقه‌ای، خودش را معرفی کند.

آن گزینه‌هایی که زیرمجموعه اندیشه لیبرال دموکراسی غربی قرار می‌گیرند، در جوامع غربی زیاد شده است.

۳.۲. اختلاف بین کشورهای مدعی نظم مستقر

عامل بعدی، اختلاف بین کشورهای مدعی نظم مستقر است. بعد از روی کار آمدن ترامپ به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا، این به شکلی محسوس قابل مشاهده بود؛ چرا که اختلاف بین خود کشورهای اروپایی و آمریکا به بالاترین حد ممکن خود رسید تا جایی که خود اروپا، به دنبال تشکیل ارتش اروپایی بودند. در واقع به دنبال دوری از آمریکا در حوزه سیاست‌گذاری بودند. هر چند که شاید در این عرصه، زیاد موفق نبودند اما تلاش‌هایشان را شروع کردند حتی سویه‌هایی از اختلاف بین آمریکا و کانادا در آمریکای شمالی هم قابل مشاهده است. این اختلافاتی که بین خودشان ایجاد شده است، این هم می‌تواند به عنوان یک نشانه در وقوع یا در درون آن قرار داشتن این نظم نوین جهانی مطرح شود.

۳.۲. انتقال مرکز ثقل و قدرت از غرب به شرق

عامل دیگر، انتقال مرکز ثقل و قدرت از غرب به شرق است. اندیشمندانی مثل جوزف نای، آقای چامسکی و حتی فرید زکریا با وجود اینکه آمریکایی هستند اما از سال‌ها پیش، یعنی از همان ۲۰۱۰ در رابطه با بحث افول آمریکا مطلب نوشتند و هشدار دادند. اسناد ملی آمریکا را اگر نگاه کنید، از دوره اوباما تا همین امروز که بایدن آخرین سند امنیت ملی آمریکا را منتشر ساخت، چین را به عنوان اولین و مهم‌ترین چالش خود معرفی می‌کند. این نشان‌دهنده این است که قدرت حال شاید به شکل اقتصادی، از به غرب به شرق منتقل شده است اما این نشان‌دهنده این است که آنها نسبت به اینکه در واقع شکل‌های دیگری از قدرت در ابعاد سیاسی، اجتماعی

بین‌المللی باید در سه عرصه، قوی باشیم و نقش آفرینی داشته باشیم:

۱.۴. اقتصاد درون‌زایی

اگر خواستار نقش آفرینی و کنشگری در نظم نوین جهانی هستید، بی‌شک باید در اولین مرحله، اقتصاد را تبدیل به یک اقتصاد درون‌زا کنید و در مرحله بعدی، حضور جدی در عرصه‌های اقتصادی، منطقه‌ای و بین‌المللی داشته باشید البته درون‌زایی اقتصاد، بیشتر یک موضوع داخلی است ولی در مرحله دوم شما می‌خواهید در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی حضور پیدا کنید، بی‌شک در آنجا، حضور در ائتلاف‌ها، اتحادها و پیمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌تواند به شدت به شما کمک کند تا به یک اقتصاد قوی و مقتدر برسید.

۲.۴. علم، فناوری و فرهنگ

دومین و سومین عرصه‌ای که حضرت آقا بر آن تأکید می‌کنند، بحث علم و فناوری و موضوع بحث فرهنگی است. بی‌شک هر سه حوزه را می‌بایست در یک کل واحد دید؛ چرا که وقتی که درباره اقتصاد صحبت می‌کنید، درباره علم، فناوری و فرهنگ صحبت می‌کنید، همه آنها یک کل به هم پیوسته هستند اما بی‌شک عرصه اقتصاد و عرصه علم و فناوری، دو حوزه‌ای هستند که در موفقیت شما، نقش آفرینی و کنشگری‌تان در عرصه بین‌المللی و در نظم نوین جهانی پیشران هستند.

در عرصه علم و فناوری هم شما اگر نگاهی کنید، در این فرایند بیست‌ساله‌ای که کشور ما با آن روبه‌رو بوده است، بیشترین آسیب‌ها از حوزه علم و فناوری وارد شده است؛ برای مثال ترور دانشمندان هسته‌ای ایران را نگاه کنید، بیشترشان در کانتکس چارچوب علم و فناوری می‌گنجد؛ یعنی از هوش مصنوعی برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی ایران استفاده می‌کنند.

این نقش آفرینی قدرت‌های نوظهور، یکی دیگر از ویژگی‌هایی است که ما می‌توانیم برای نظم نوین جهانی بیان کنیم.

۳.۳. تغییر در توزیع توانمندی‌ها

از ۱۹۹۱ تا اواسط دهه اول قرن ۲۱ میلادی، بسیاری از اندیشمندان آمریکایی بر این باور بودند که آمریکا یک ابرقدرت است؛ زیرا آمریکا به عنوان یک قدرت چهاربعدی، در حوزه‌های مختلف نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، ظهور و بروز داشت اما اگر قرار باشد که مختصات نظم نوین جهانی را از نظر توزیع توانمندی‌ها بیان کنیم، امروزه دیگر نمی‌توان گفت که یک کشور در همه ابعاد قدرتمند است؛ برای مثال، چین، نقش اقتصادی را در نظم نوین جهانی، برعهده دارد، نقش نظامی، دفاعی و امنیتی را روسیه برعهده دارد. در واقع اینجا نقش اتحادیه‌ها، پیمان‌ها و ائتلاف‌ها برجسته می‌شود؛ چون ممکن است که یک کشور به تنهایی در همه حوزه‌ها قدرتمند نباشد و برای مثال در یکی از عرصه‌ها ضعیف داشته باشد؛ مثلاً شاید در حوزه اقتصادی به نسبت سایر ابعاد ضعیف‌تر باشد یا در بعد نظامی ممکن است ضعیف‌تر باشد اما این ضعف‌ها را می‌توانند به واسطه ائتلاف‌ها و اتحادهای نظامی، پیمان‌هایی با ماهیت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی پوشش بدهند و با یک هم‌افزایی و هم‌گرایی که در این عرصه‌ها به وجود می‌آید، نقش آفرینی خودشان را نه تنها در عرصه منطقه‌ای بلکه در عرصه بین‌المللی نیز نمایش دهند.

برای جمهوری اسلامی ایران هم چنین نسخه‌ای می‌تواند راه‌گشا باشد؛ چرا که راه برون‌رفت از این شرایط تحریمی، حضور در ائتلاف‌ها، پیمان‌ها و اتحادیه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است. عضویت در شانگهای یکی از این‌ها بود.

۴. ائتلاف‌ها، پیمان‌ها و اتحادیه‌های بین‌المللی

حضرت آقا در این حوزه، بیاناتی دارند که لازم است به آن اشاره شود. برای عضویت در ائتلاف‌ها، پیمان‌ها و اتحادیه‌های

۳.۴. افزایش عمق استراتژیکی

از زمان انقلاب تاکنون بخشی از این راه را رفته‌ایم؛ یعنی افزایش عمق استراتژیک جمهوری اسلامی ایران با تلاش‌هایی که به برکت تلاش‌ها و مجاهدت‌های افرادی همچون حاج قاسم و یارانش اتفاق افتاده است، در عرصه منطقه‌ای حضور ما در صحنه سوریه، عراق، یمن و خدمات مستشاری که انجام داده‌ایم، عمق استراتژیک ما را نه تنها از بعد دفاعی و امنیتی بلکه در حوزه‌های فرهنگی هم افزایش داده است البته معضلات زیادی هم در این حوزه داریم؛ یعنی نباید بگوییم که در همه عرصه‌ها موفق بوده‌ایم. بی شک اتفاقاتی که شما امروزه در عراق می‌بینید، به این دلیل است که به‌رحال دشمن هم در این عرصه کار می‌کند. این عمق استراتژیک به‌عنوان چهارمین عامل، خیلی مهم است. بخشی از راه را ما در این سال‌ها رفته‌ایم اما راه بسیاری را پیش روی داریم که باید آن را طی کنیم.

۵. چگونگی حضور در ائتلاف‌ها، پیمان‌ها و اتحادیه‌ها

در واقع دو راه اصلی برای حضور در ائتلاف‌ها و اتحادیه‌های منطقه‌ای وجود دارد: یکی این است که ماهیت‌های ائتلاف و اتحاد شما، ماهیت‌های دفاعی - امنیتی است. آنجا نقطه اشتراک دشمن، مشترک است؛ یعنی شما وقتی که دشمن مشترک داشته باشید، بی شک می‌توانید درون ائتلاف‌ها و اتحادها با ماهیت دفاعی - امنیتی قرار بگیرید. هر چند که این بعداً در حوزه اقتصاد هم می‌تواند جواب بدهد؛ یعنی ائتلاف‌ها و اتحادهایی که با ماهیت اقتصادی - فرهنگی هم شکل می‌گیرند، آنجا هم جواب می‌دهند اما ماهیت ائتلاف‌هایی که در حوزه دفاعی - امنیتی قرار می‌گیرند، حول محور دشمن مشترک شکل می‌گیرند.

مصادق بارزآن، چیزی است که در شورای همکاری خلیج فارس و ذیل اتحادیه عرب وجود دارد. عربستان به دنبال شکل دهی به ارتش عربی یا اتحاد نظامی عربی، به علت همین دشمن



ذیل خودش تعریف می‌کند. امروز اگر شما به جنگ روسیه و اوکراین توجه نمایید یا درگیری‌هایی که چین در برخی موارد و بخشی هم در آینده نزدیک با آمریکا بر سرتایوان خواهد داشت، این‌ها نشان‌دهنده این است که ما می‌توانیم دشمن مشترکی را با یک سری از کشورها مثل چین و روسیه، بین خودمان تعریف نماییم؛ برای این که بتوانیم، ائتلاف‌ها و اتحادیه‌هایی را شکل بدهیم. جنبه دوم، اقتصادی است و ما منافع اقتصادی را هم بی‌شک می‌توانیم در قالب «یک کمربند، یک راه»، شکل بدهیم یا حتی بندر چابهار یا کریدورهایی که تعریف شده‌اند، این‌ها ظرفیت‌های بسیار مهم و اثرگذاری است که می‌توانیم برای عرصه اقتصادی تعریف کنیم و یک ائتلاف اقتصادی و درنهایت دفاعی - امنیتی ایجاد نماییم.

مشترک بود. دشمن مشترک خودشان را از سمت رژیم صهیونیستی به ایران سوق دادند. قرار بر این بود که آن را به عنوان یک دشمن مشترک بین کشورهای عربی بر ساخته کنند و درنهایت، این اتحاد یا ائتلاف نظامی - امنیتی را شکل بدهند که البته موفق نشدند. یا شما اگر ناتورنگاه کنید، بعد از جنگ جهانی دوم و طی دوران جنگ سرد، با همین بحث دشمن مشترک و معرفی کمونیسم به عنوان دشمن ایدئولوژیک جریان غرب به پیش رفت، این دشمن مشترک، نقطه تمرکز و نقطه ثقل چنین اتحادیهایی است اما اگر قرار است شما ائتلاف‌ها و اتحادیهایی به شکل اقتصادی شکل بدهید، بی‌شک در آنجا، منافع مشترک برای شما دارای اولویت است؛ یعنی منافع مشترک است که شما و کشورهای مختلف را دور هم جمع می‌کند و همگرایی را برای شکل‌گیری ائتلاف‌ها و اتحادیهای منطقه‌ای و بین‌المللی ایجاد می‌نماید. از طرفی، شما می‌توانید ائتلاف‌ها و اتحادیهایی را شکل بدهید که هم حول محور دشمن مشترک است و هم منافع مشترک را

